

ردّپایی از مکتب "واسوخت" در ده نامه های سبک عراقی

*زهرا آریان سرشت

چکیده

شکل گیری اغلب سبک ها و مکتب های شعری ریشه در گذشته ی شعر فارسی دارد زیرا تغییر سبک ها به مرور زمان بوده و به طور ناگهانی اتفاق نیفتاده است. سعی نگارنده براین است تا در نوشته ی حاضر به بررسی قدمت حضور نگرش و مکتب عاشقانه ی "واسوخت" در اشعار قدما به ویژه ده نامه های سبک عراقی و ارائه ی شواهد آن بپردازد. برای دستیابی به این هدف ابتدا به معرفی مختصری از مکتب واسوخت و سنت ده نامه نویسی پرداخته سپس برحسب شواهد یافت شده بحث یافتن اثر و ردّپایی از این مکتب در برخی ده نامه های سبک عراقی به پیش کشیده شده است.

واژه های کلیدی: مکتب واسوخت، مکتب وقوع، ده نامه ها، سنت ده نامه نویسی، سبک عراقی.

*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۰۸۹/۱۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۷/۱۰

مکتب واسوخت پس از مکتب وقوع^۱ حدواسط سبک عراقی و هندی یعنی اوایل قرن دهم هجری قمری شکل گرفت. مکتب وقوع سرانجامی جز تقلید و ابتذال نیافت، بنابراین برای دوری و اجتناب از این بلیه شیوه ای فرعی در این مکتب شکل گرفت که به آن «واسوخت» می گفتند. واسوختن یعنی اعراض و روی برتافتن. شعر واسوخت شعری است که در آن برخلاف سنت شعر سبک عراقی و غزل این عاشق است که از معشوق روی بر می تابد و دیگر ناز او را نمی خرد و او را تهدید به قطع رابطه و رفتن می کند، همچنین در این نوع شعر معشوق مذکر است. مشهورترین شاعر این سبک وحشی بافقی است که معروف ترین شعر او ترکیب بند مربع اوست با این مطلع:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بی سر و سامانی من گوش کنید
گفت و گوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی

نکته ی قابل توجه این است که گاهی پیشینه ی نگرش شعر واسوخت در اشعار قدما نیز دیده می شود چنانچه «در تغزلات قصاید شاعران دوره ی غزنوی که معشوق مقام حقیری دارد و گاهی کنیز و یا اغلب غلام اوست (یعنی معشوق مذکر است) در بیشتر مواقع به این معنی برمی خوریم که شاعر با خشونت با معشوق خود رفتار می کند و او را به قطع رابطه تهدید می نماید:

چند روز است که از دوست مرا نیست خبر
من چنین خامش و جان و جگر من به سفر
به ستم کرده ام او را ز در خانه برون
به ستم دوست برون کرد کس از خانه بدر؟

(فرخی، ۱۳۷۱: ۱۸۰)

ای پسر جنگ بنه، بوسه بیار
این همه جنگ و درشتی به چه کار
تو چو من یار نیابی به جهان
من چو تو یابم هر روز هزار

(فرخی، همان: ۱۸۵)

(شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۶۳)

علاوه بر وجود رد پای مکتب واسوخت در تغزلات قصاید دوران غزنوی نظیر اشعار فوق، ممکن است احتمال وجود زمینه این نگرش در سایر انواع شعر غنایی سبک های دیگر یافت شود که پژوهش در این زمینه می تواند برای پژوهشگران تحقیقات سبک شناسی راهگشایی در راستای دستیابی به قدمت و تاریخچه این مکتب در اشعار فارسی باشد. چنانچه پس از پژوهشی یافته شد که نشانه هایی از عناصر بارز مکتب واسوخت نظیر معشوق مذکر، قهرکردن و اعراض عاشق در «ده نامه ها»ی سبک عراقی نیز به چشم می خورد که در این نوشته به بررسی و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

پیشینه ی "سنت ده نامه نویسی" به سبک خراسانی (قرن ۵ هـ.ق) و به منظومه ی "ویس و رامین" اثر فخرالدین اسعدگرگانی (قرن ۵ هـ.ق) باز می گردد که در آن ویس در فراق رامین ده نامه ی شکوه آمیز می نویسد و می فرستد که در نهایت پس از ماجراهایی به وصال می انجامد. بعدها این سنت در سبک عراقی (قرن ۷ و ۸ و ۹ هـ.ق) توسط شاعرانی نظیر فخرالدین عراقی، اوحدی مراغه ای، ابن عماد شیرازی و ... دنبال می شود. تم اصلی اغلب ده نامه ها (جز در مواردی استثناء) روایت سرگذشت عاشق و معشوقی است که گرفتار بلای جانسوز هجران شده اند و با ارسال نامه ها یا پیغام هایی از طریق زبان واسطه اسباب وصال آنها فراهم می شود. این پیغامها ممکن است از طریق بادصبا، نسیم باد نوروزی یا قاصد میان عاشق و معشوق رد و بدل گردد. از طرفی در برخی از منظومه های عاشقانه نیز گهگاه در دوران هجران نامه هایی میان عاشق و معشوق رد و بدل می شود ولی تعداد آنها لزوماً به ۱۰ عدد نمی رسد بلکه گاهی به ۴، ۳، ۲ و حتی یک عدد می رسد که به علت شباهت زیاد از لحاظ ساختاری و مضمونی با «ده نامه»ها، برخی از آنها از نقطه نظر دارا بودن نشان و اثری از مکتب عاشقانه "واسوخت" در این مقاله مورد تأمل و بررسی قرار گرفته اند.

بحث و بررسی موضوع:

چنانچه در مقدمه گفته شد، ویژگی بارز مکتب واسوخت اعراض و روی برتافتن عاشق از معشوق است. با بررسی های صورت گرفته بر روی ده نامه های سبک عراقی (که قرون ۷، ۸ و ۹ هـ.ق را شامل می شود) یافته شد که در برخی از آنها درست زمانیکه عاشق دلسوخته از ابراز عشق و علاقه و اصرار به وصال معشوق مغرور ویژه ی دوره ی سبک عراقی (که مقام والایی دارد و دائم در حال ناز کردن است و خود را برای عاشق دست نیافتنی توصیف می کند) ناامید و خسته می شود، قهر و اعراض از معشوق رخ می دهد. در این موقعیت عاشق تصمیم می گیرد پای خویش را از ورطه ی عشق بیرون کشد و معشوق را تهدید به قطع رابطه و رفتن می کند. لحن عاشق در اینگونه نامه ها گله آمیز و گهگاهی تند و خشن و همراه تحقیر است که همین تندخویی، تهدید به قطع رابطه، سرزنش ها و عتاب های او نقطه ی عطفی است که باعث تلنگرزدن و به خود آمدن معشوق و در نهایت منجر به شکفتن گل وصال میان عاشق و معشوق می گردد. همین امر جذآبیت و دلنشینی این داستان ها را چندین برابر کرده است.

از آنجا که در این نوشته قصد پرداختن به جزئیات سبک و سیاق سنت ده نامه نویسی نداریم، در اینجا فقط به منظور آشنایی مختصر خواننده اشاره ای به ساختار کلی آنها می کنیم. ساختار اکثر ده نامه ها (جز در موارد خاص) شبیه به هم است: (۱) در دوران هجران نوشته و ارسال می شوند (بوسیله ی زبان واسطه)، (۲) با نام و ستایش خدا آغاز می شوند، (۳) تصویرگری و توصیف حالات عمده ی سه گانه ی سوز هجران از زبان عاشق و معشوق (که در آنها بدین گونه نمود پیدا می کند: الف) توصیف احوال عاشق در دوران هجران، ب) گله از یار و بی وفایی یار و ج) گاهی ستایش هجران به امید وصال یار که از مضامین زیبای شعر فارسی

محسوب می شود). علاوه بر این بعضی از این ده نامه ها نیز مزین به حکایت، غزل، تک بیت مفرد و تمثیل هستند (مثل ده نامه ی ابن عماد شیرازی). در نهایت اغلب ده نامه ها تسهیل کننده ی امر وصال برای عاشق و معشوق هجران زده هستند.

استاد نفیسی در دیباچه ی «کلیات عراقی» چنین می گوید: «روشی که عراقی در نظم ده نامه یا عشاق نامه به کار می برد و اساس را بر ده مثنوی عاشقانه و ده غزل گذاشته است پس از وی در میان شاعران متصوف ایران کراراً رواج داشته است و از آن جمله اوحدی مراغه ای ده نامه ای به نام وجیه الدین یوسف وزیر نواده ی خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۷۵۴ تمام کرد و ابن عماد شیرازی متوفی در سال ۸۰۰ روضه المحبین یا ده نامه ی خود را در سال ۷۹۴ به پایان رسانیده و عماد فقیه کرمانی در ۷۳۳ نیز ده نامه ای دارد» (عراقی، ۱۳۳۸: ۳۱). همانطور که نقل شد در ده نامه ی فخرالدین عراقی نامه ای وجود ندارد، فقط ده باب در خصوص عشق سروده شده است. اما اوحدی مراغه ای "منطق العشاق یا ده نامه" را به تبعیت از روش خاص عراقی در قالب داستانی دلنشین و «ده نامه»ی پرفراز و نشیب در قرن هشتم هجری قمری به نظم درآورده است. در این داستان ده نامه ی عاشقانه از طرف عاشق و معشوق در دوران هجران ارسال می گردد. قصه از این قرار است که شبی عاشق دلسوخته و شب زنده دار از آتش عشق آشفته حال و پریشان گشته و نسیم نروزی را خطاب قرار داده و از او می خواهد که معشوق را از احوالش باخبر سازد. در پیغام هایش به معشوق ابراز علاقه می کند و خواستار دیدار و وصال یار است. از آنجا که از ویژگی های بارز معشوق عراقی غرور، نازکردن و دست نیافتنی بودن برای عاشق است، اصرار از طرف عاشق و انکار از طرف معشوق تا نامه ی ششم ادامه پیدا می کند. سرانجام پس از اصرارهای فراوان و راسخ قدمی در عشق، عاشق، خسته و دلگیر می شود و ناگهان ورق به طور کامل برمی گردد و اتفاقی می افتد که ما به دنبال آن هستیم و موضوع بحث این مقاله است. او در کمال ناامیدی از وصال یار، نامه ای گله آمیز با لحنی به نسبت تند برای او نوشته و ارسال می کند. از همان ابتدای نامه شروع به محکوم کردن، تحقیر کردن و تهدید به قطع کردن رابطه و رفتن می کند و به او می گوید: "جمال نیکو و زیبا با اخلاق زشت و ناپسند همگونی ندارد، از تو انتظار نمی رفت چنین رفتاری با من دلسوخته داشته باشی، عاشقی چون من شیدا و ثابت قدم در دنیا وجود ندارد، حال که تو مرا نمی خواهی من نیز از تو دل بریدم اگر مرا نزد خود نخوانی من خواهم رفت چون دیگر تحمل رنج هجران ندارم.":

نامه ی هفتم از زبان عاشق:

چو دیدی حال من پنهان چه داری؟...
بترس از ناله ی شب زنده داران
غریبست از چنان رویی چنین ها
ز روی زشت خود نیکو نیاید

سبک خیز ای نسیم نوبهاری
بیندیش از فغان سوگواران
نمی بردم گمان از رویت اینها
ز روی خوب بد نیکو نیاید

ازین بهتر نظر میکن به حال...
چنین بدمهر و سنگین دل چرایی؟...
شبت خوش باد! من رفتم، تو دانی
بیفگندم زدوش این بار و رستم
بسا رنجی که از هجر تو دیدم!

مکن در پای هجران پایمالم
گرفتار توام غافل چرایی؟
چو نزدیک خودم روزی نخوانی
برآوردم ز پای این خار و رستم
بسا دردی که از دوری کشیدم

(اوحدی مراغه ای، ۱۳۶۲: ۴۵۴ و ۴۵۳)

در این نامه گله ی عاشق از معشوق و نوعی قهرکردن و پای خویش را از ورطه ی عشق بیرون کشیدن و همچنین تهدید به رفتن به طور کامل محسوس است که تداعی کننده عناصرهای مکتب "واسوخت" در ذهن است. با ارسال همین نامه است که معشوق سرکش و مغرور به خود میاید و چون عاشق را راسخ در عشق می بیند به او مزده ی وصل می دهد و مابقی داستان اتفاق می افتد...

ابن عماد شیرازی (متوفی ۸۰۰ هـ.ق) از جمله کسانی است که به دنبال سنت ده نامه نویسی پس از فخرالدین عراقی و اوحدی مراغه ای اقدام به سرودن "**روضه المحبین یا ده نامه**" نموده است که مضمون آن بسیار شبیه به منطق العشاق اوحدی است. چنانچه خود در پایان منظومه ی خویش بیان کرده است، ده نامه را در ۷۶۰ بیت در سال ۷۴۹ هـ.ق به پایان رسانیده است. ساختار **روضه المحبین** یا ده نامه ابن عماد بدین شکل است که پس از آغاز داستان به دنبال نامه ها (که به ترتیب از زبان عاشق یا معشوق است) یک غزل و یک تک بیت مفرد و پس از آن، بخش "تمامی سخن" به چشم می خورد که با نظمی یکپارچه تا آخر داستان به همین منوال ادامه پیدا می کند. همانطور که گفته شد مضمون این داستان شبیه به منطق العشاق اوحدی است که ذکر آن در سطور پیشین آمد بنابراین به آن اشاره ای نمی شود فقط نامه ای که در آن نمادهای مکتب واسوخت یعنی قهر و اعراض عاشق آمده است بررسی می شود. در نامه ی هفتم که به دنبال ارسال شش نامه ی محبت آمیز حاکی از توصیف غم عشق و هجران یار و نیز اشتیاق شدید عاشق دلسوخته به دیدار یار است، فرستاده می شود؛ ابتدا عاشق با لحنی ملایم از نسیم صبا می خواهد که از معشوق درخواست رحم و عنایت بیشتر کند و او را از احوال خرابش در هجران یار باخبر سازد سپس لحن عاشق خسته و دلگیر کمی تغییر می کند و آن اتفاقی که ما به جستجوی آن هستیم رخ می دهد: *معشوق را از آه سوزناکش بیم می دهد و تهدید می کند و با سخنان خود موجبات دلرحمی و بخود آمدن معشوق سرکش را فراهم می سازد که همه ی این ویژگی ها از خصوصیات مکتب واسوخت محسوب می شوند. البته قهرکردن و اعراض عاشق در این منظومه خیلی آشکارا نیست اما لحن شکوه آمیز و تهدیدآمیز او نشان از ناامید شدن از وصل و روی برتافتن دارد:*

نامه ی هفتم از زبان عاشق

زین بیش مدار دورم از خویش

گو ای بت سرکش جفاکار

در فرقت تو صبور باشم
سوز دل من گرفت آفاق
از سوز درون من بیندیش
از سوز دلم بسوزد افلاک...
دردم به وصال خود دوا کن
دل ز آتش فرقتم کباب است
ای عربده جوی سرکش آخر

(ابن عماد شیرازی، ۱۳۱۴: ۲۹)

تا کی ز بر تو دور باشم
گشت از غم عشق طاقتم طاق
مگذار در آتشم ازین بیش
گر آه ز من ز جان غمناک
آئین ستمگری رها کن
از هجر تو دیده ام پر آب است
رحم آر برین شکسته خاطر

با ارسال این نامه و اثبات عشق عاشق و نیز صحبت های مؤثر باد صبا در مقام یک ناصح مشفق، معشوق سرکش از غرور و بی توجهی دست برمی دارد و نرم خو می شود و در پایان مژده ی وصلش را به عاشق دلسوخته می دهد، بنابراین وصال این دو یار در این ده نامه نیز با ارسال دهمین نامه و زیرکی و میانجیگری بادصبا میسر می گردد. این نکته قابل ذکر است که لحن عاشق و اعراض او از معشوق در این نامه نسبت به سایر نامه هایی که بررسی شده است ملایم تر است و این شاید به دلیل زبان شعری و سبک ویژه ی ابن عماد باشد، اگر هم قرار است تندی و سرکشی از زبان عاشق یا معشوق در داستانش وجود داشته باشد بازهم با لحنی زیبا و عاشقانه، ملایم و دلنشین است که همین امر بر زیبایی و لطف داستان افزوده است.

چنانچه در مقدمه توضیح آن آمد، در این بخش به چند منظومه ای از سبک عراقی که از انواع «ده نامه»ها نیستند ولی در آنها نامه های گله آمیز در دوران فراق میان عاشق و معشوق ردّ و بدل شده است و ردّپایی از مکتب واسوخت نیز در آنها یافت شده است، اشاره می شود:

"شیرین و خسرو" یکی از منظومه های خمسه ی امیرخسرو دهلوی (قرن ۸ هـ ق) است که به تقلید از خمسه ی نظامی به نظم درآورده است. در این منظومه دو نامه یکی از طرف خسرو به شیرین و دیگری پاسخ شیرین به خسرو وجود دارد. امیرخسرو عنوان نامه ی خسرو به شیرین را "عتاب نامه" نامگذاری نموده است زیرا نامه سراسر سرزنش است که به گوشه هایی از آن اشاره خواهد شد. خسرو در عتاب نامه پس از ذکر نام خدا شروع به توصیف احوال خویش در هجران یار شیرین می کند و چنین گله می کند و می گوید: این رسم روزگار است که مرا به یاد نیآوری، اگرچه فرسنگ ها بین من و تو فاصله است ولی من روز و شب به یاد تو هستم و یاد و خاطرات پیوسته در قلبم حضور دارد سپس شروع به زدن تهمت و کنایه به شیرین می کند و به او به مناسبت عشق تازه و همخوابه ی جدیدش (فرهاد) تبریک می گوید. در پایان می گوید: حال خود دانی که مرا نزد خود خوانی یا نه و با حالتی شکوه آمیز از او روی گردان می شود:

عتاب نامه خسرو به شیرین

به نام آنکه تن را نور جان داد
سلام من که دل در دام دارم
نیم از یاد تو یک لحظه خاموش
بلی اینست رسم آدمیزاد
ولی من گرچه صد فرسنگ دورم
چو دیدم خود ترا حاجت همین بود
به صد رغبت شدی با او یگانه
اگر جز با منی راضیست رایت
مبارک باد کن خود را ز خسرو
زلعلت شربتبی کورا به کام است
نصیبم گر ز تو نامهربانیست
چو گیری با حریف تازه جامی
شدم راضی به ذلّ بی نصیبی
من و خاک درت زین پس نهانی

خرد را سوی دانایی عنان داد...
غلامم لیک خسرو نام دارم...
فراموشیم گویی شد فراموش...
که دور افتاده را دیر آورد یاد
چو بینی روز تا شب در حضورم...
گلت را مرغ دیگر در کمین بود
مرا هم خود برون کردی ز خانه
رضا دادیم ما هم با رضایت...
به عشق تازه و همخوابه ی نو
حلالش باد اگر بر ما حرام است...
نه از تو کز قضای آسمانیست...
کهن را هم ز دور آخر سلامی...
بمیرم چون غریبان در غریبی
گرم خوانی وگر رانی تو دانی...

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۸-۳۱۶)

چنانچه ملاحظه می شود لحن خسرو، قهر، تهدید و سرزنش شیرین همگی به نوعی عناصر خاصّ مکتب " واسوخت" را در ذهن یادآوری می کند. زبان گله های عاشقانه ی خسرو نسبت به سایر عشاق بررسی شده در دیگر نامه ها محسوس تر و تندتر است و همانگونه که در نامه به طور کامل مشهود است زبان خسرو بسیار گزنده و طعنه آمیز است تا جایی که حتی به شیرین تهمت همخوابگی با رقیب(فرهاد) را می زند که همین امر باعث برافروختگی و ناراحتی شدید شیرین می شود و او را مجبور به نوشتن جواب تند و کوبنده ای می کند. نامه ی شیرین بسیار زیبا و قابل ملاحظه است که به علت عدم مجال کافی، خواننده را به متن نامه در منظومه ارجاع می دهیم(نک همان: ۳۱۹-۳۲۲)، فقط اشاره به این نکته درخصوص اهمیت و تأثیرگذاری این نامه کافی است که خسرو به محض رؤیت و خواندن آن دستور عزیمت به سمت شیرین را می دهد.

در منظومه های لیلی و مجنون نظامی(قرن ۷ هق) ، لیلی و مجنون مکتبی شیرازی(قرن ۹ هق) نیز در قسمتی از داستان که مجنون دلسوخته نامه ای گله آمیز برای معشوق خود لیلی نوشته و ارسال می کند تقریباً لحن شکوه آمیز مجنون و به نوعی قهرکردن عاشقانه و نامحسوس او از یاری که با رقیب هم پیوند شده است مشهود است. در اینجا به این دو منظومه اشاره می شود:

در منظومه ی «لیلی و مجنون نظامی» لیلی پس از ازدواج اجباری با ابن سلام از مرگ پدر مجنون و احوال آشفته ی او با خبر می شود و نامه ای برای او می فرستد که در این نامه، مجنون را دلداری می دهد و به شکیبایی فرا می خواند. اما مجنون پس از خواندن نامه با دلی پردرد در جواب لیلی می گوید: «ای یار بی وفا که عهد خویش شکستی و با دگری عهد بستى، چگونه ای؟ من در قدم تو پست می شوم تو در کمر چه کسی دست می زنی؟ مرا با زبان فریب می دهی و با رقیب عشق بازی می کنی! اگر عاشقی آه صادق و نفس موافقت کو؟ اگر من از تو دور مانده ام، امیدوارم تو خوش باشی و سلامت. اگر من دچار غم ملامت ام ابن سلام تو سلامت باشد»:

نامه ی مجنون در پاسخ لیلی

بود اول آن خجسته پرگار	نام ملکی که نیستش یار
دانای نهان و آشکارا	کو داد گهر به سنگ خارا
دارای سپهر و اخترانش	دارنده ی نعلش و دخترانش...
من خاک توام بدین خرابی	تو آب کیی که روشن آبی؟
من در قدم تو می شوم پست	تو در کمر که می زنی دست؟
من دردستان تو نهانی	تو درد دل که می ستانی؟
من غاشیه ی تو بسته بر دوش	تو حلقه ی کی نهاده در گوش؟
ای کعبه ی من جمال رویت	محراب من آستان کویت...
ای در کنف دگر خزیده	جفتی به مراد خود گزیده
نگشاده فقاعی از سلامم	بر تخته ی یخ نوشته نامم...
این است که عهد من شکستی؟	در عهده ی دیگری نشستی؟
با من به زبان فریب سازی	با او به مراد عشق بازی
گر عاشقی آه صادق کو؟	با من نفس موافقت کو؟...
گر من شدم از چراغ تو دور	پروانه ی تو مباد بی نور
گر کشت مرا غم ملامت	باد ابن سلام را سلامت ...

(نظامی، ۱۳۸۶: ۴۲۲-۴۱۹)

همانطور که از متن نامه بر می آید، مجنون خسته از فراز و نشیب هجران و بی نصیب از وصال یار است که با سوزی جگرسوز و لحنی شکوه آمیز از یار بی وفا گله می کند و قهری توأم با لطف را پیش می گیرد هرچند که این اعراض و روی برتافتن از معشوق، از نوع اعراض های پیشین نیست که در سطور بالا بررسی شد. این قهرکردن و گله های عاشقانه مجنون هرچند که حرف دل است و بسیار تأثیرگذار اما از صمیم قلب و جانش نیست بلکه بیشتر به زبان است. در این نامه، این لحن مجنون، مضمون تلویحی و برداشت ذهنی خواننده از

حرف های مجنون است که با عنصرهای خاص مکتب واسوخت، همخوانی دارد و می توان آن را ردپا و اثری از این نگرش دانست.

در منظومه ی «لیلی و مجنون مکتبی شیرازی» نیز همانند منظومه ی فوق، لیلی نامه ای در فراق مجنون می نویسد و توسط قاصد نزد مجنون می فرستد. مضمون نامه ی لیلی چنین است که پس از جویا شدن از احوال مجنون اینگونه به توصیف احوال خویش می پردازد که روز و شب را در انتظار آمدن او سپری می کند، هر لحظه آه و فغان سر می دهد و از بی وفایی و هجران و دوری یار شکوه می کند. پاسخ مجنون به نامه ی لیلی که مدنظر ماست با گله گذاری از لیلی آغاز می شود و او را بی وفا و نامهربان و مهرگسل خطاب می کند که با دیگری عهد بسته و عاشق بیچاره اش را از یاد برده است و در نهایت از غم دل می گوید که ممکن است روزی او را به هلاکت و نابودی بکشاند:

نامه نوشتن مجنون بر یار

مجنون چو بخواند نامه یار	از حرف به گریه شست طومار
بنوشت زخون دل به خامه	بر پشت ورق جواب نامه
با دل قلمش چو یکزیان شد	خون دل از آن چو رگ روان شد
کشته ز لطیف های موزون	گلگونه بکرد معنی آن خون
هر حرف وی از دل پر آوخ	چون غلغل عاصیان ز دوزخ
چون نامه نوشته شد به لیلی	شد قاصد و برد شد تسلی

(مکتبی شیرازی، ۱۳۱۵: ۸۷)

بود اول نامه نام آن پاک	کز قدرت او به پاست افلاک...
ای مرهم داغ بستگی ها	جان داروی دل شکستگی ها
ای لعل لب ز خون نابم	خونین نمک دل کبابم
ای بر من خسته در گشاده	راه دگری به خانه داده ...
من جامه دران تو با رقیبان	سر کرده برون ز یک گریبان
از یاد تو گر بگرید بویم	لوح فلک از ستاره شویم ...
من کهنه درخت و او بود خوش	بر وی فکن آب و بر من آتش
نی نی که به شاخ تو وفا نیست	چون شاخ کهن قدم به جا نیست...
روزی که غمت کند هلاکم	با او نکنی گذر به خاکم
نالم به تو از دل پر آتش	گر ناخوشت آید و وگر خوش
غیر از منت ار نباشد اغیار	پندارم و نیست جز منت یار

حربا شده آفتاب را دوست
برخوان شهبان مگس نهانی

پنداشت چراغ خانه ی دوست
گوید که مراست میهمانی

(همان: ۸۸ و ۸۹)

ما در این نوشته قصد مقایسه و یا تطبیق نداریم زیرا به بحث و مجال دیگری نیاز دارد اما با مقایسه ی کوتاه دو نامه ی لیلی و مجنون اثر نظامی و اثر مکتبی شیرازی اولین چیزی که به نظر می رسد ساختار تقریباً یکسان این دو نامه است که هر دو با نام خدا آغاز شده و سپس مفاد نامه که شامل گله و شکایت و یا توصیف فراق می شود. در منظومه ی لیلی و مجنون نظامی، لیلی نامه را پس از شنیدن مرگ پدر مجنون هنگامی که در خانه ی ابن سلام به سر می برد می نویسد و نامه لطیف تر و دلنشین تر است و لیلی با زبانی عاشقانه تر به دلداری مجنون و اظهار ناراحتی از وضعیتی که به اجبار پدرش در آن گرفتار شده است می پردازد و در جواب نامه ای که مجنون می نویسد نیز گله های عاشقانه با زبانی بسیار لطیف و دلنشین چنان با سوز بیان می شود که خواننده ناخودآگاه با خواندن آن با مجنون بیچاره همزاد پنداری می کند و احساس همدردی می کند؛ آن هنگام که مجنون از عهدشکنی لیلی و بی وفایی اش با سوز و بغض به شدت گله می کند و با سؤالاتی که از او می پرسد و او را محکوم به بی وفایی و پیمان گسلی می کند. اما نامه های لیلی و مجنون در منظومه ی مکتبی شیرازی این گونه نیست نامه ها از محتوا و زبانی متعادل تری برخوردارند و از آن سوز و آه و روی برتافتن واضح دلنشین عاشقانه خبر چندانی نیست. قهرکردن، روی برتافتن، تهدید و سرزنشهای عاشق کمی نامحسوس تر و بااحتیاط تر است اما با کمی دقت در مضمون تلویحی، زبان و لحن نامه حس می شود.

در پایان به «فراق نامه سلمان ساوجی» (قرن ۸ هـ.ق) اشاره می کنیم. این فراق نامه از انواع «ده نامه»ها نیست ولی در آن، نامه هایی در دوران هجران میان دو یار ردّ و بدل شده است که از نقطه نظر قدمت حضور دو ویژگی بارز مکتب "واسوخت" دارای اهمیت و تأمل است: یکی اینکه معشوق مَدکَر است و دومین ویژگی اعراض و قهرکردن عاشق است. مهم تر از همه اینکه داستان بر مبنای حقیقت و اتفاق واقعی است. مرحوم دکتر رشید یاسمی در مقدمه ی «کلیات سلمان ساوجی» می گوید: «این مثنوی مبتنی بر وقایع تاریخی و مشتمل بر یک هزار بیت است (تقریباً). بیرامشاه پسر خواجه مرجان، منظور نظر سلطان اویس بود. محبت آنها به درجه ای رسید که لحظه ای از هم جدایی نداشتند، اتفاقاً در سال ۷۶۱ بیرام قهر کرد و به بغداد رفت و پس از چندی آشتی کرد و باز آمد و به جنگ گیلانی ها شتافت و بدرود زندگانی گفت (۷۶۹) بعد از این واقعه (۷۷۰) سلطان اویس، سلمان را مأمور نظم حکایتی مناسب حال خود ساخت» (سلمان ساوجی، بی تا: ۶۹). در اینجا فقط به بررسی قسمتی از نامه که قهرکردن و اعراض آمده است پرداخته می شود.

داستان از این قرار است که شاه و سپهدار قصّه علاقه ی وافر به هم داشتند، در یکی از شب ها که به بزم و خوش گذرانی و تعریف و تمجید از هم مشغول بودند، ناگهان شاه سپهدار را از سر شوخی و بازی

"بی وفا" می خواند. همین سخنان تلخ موجبات برآشفته‌گی و قهرکردن سپهدار را فراهم می سازد، در نتیجه مجلس را با ناراحتی ترک می کند:

بدو گفت ای سرو دلجوی من	گل مهـربان وفا خوی من
همه روزه ام یار و مونس تویی	شب تیره ام شمع مجلس تویی...
تو عمری از آن نیست هیچت وفا	چو صبحی که پیوسته بادت بقا...
سعادت رفیق جوانیت باد	فزون از همه زندگانیت باد
نکوئی ز حسن نکویی تو را	چه می باید ای دوست غیر از وفا
به بازی سخن تلخ می گفت شاه	چو آتش برافروخت زین طیره ماه
رخ شمع مجلس پر از تاب شد	در آن تاب چممشش پر از آب شد...
چنین بی وفا از چه خوانی مرا؟	به جور از درخود چه رانی مرا؟...
چو من بی وفایم همان به که من	نیایم ازین پس درین انجمن
بگفت این و برخاست از پیش شاه	ز مجلس بتایید رخشنده ماه...
جهان را همه ساله آیین و خوست	جدایی فکندن میان دو دوست
از آن تا بدانند قدر وصال	به هجران فلک دادشان گوشمال
کسی تا به هجران نشد پایمال	ندانست قدر زمان وصال

(همان: ۴۸۶ و ۴۸۵)

همانطور که ملاحظه و گفته شد دو ویژگی بارز مکتب «واسوخت» یعنی معشوق مذکر و روی برتافتن از معشوق به طور کامل در نامه ی فوق قابل ملاحظه است و به نوعی می تواند مقدمه و پیشاهنگ شعر واسوخت محسوب شود که بعدها در قرن ۱۰ هجری قمری شکل گرفت و بطور رسمی وارد مکتب های شعر فارسی گشت. در ادامه داستان پس از رفتن سپهدار، شاه از کرده ی خویش پشیمان می شود و اولین نامه ی گله آمیز از فراق را همراه با ابراز ندامت ارسال می نماید و با ارسال چندین نامه بین شاه و سپهدار، همانند سایر «ده نامه»ها هجران تلخ جای خود را به وصالی شیرین می دهد. در واقع ارسال نامه و گله گذاری های عاشقانه ی دو یار ابزاری بوده است برای تسهیل روند آشتی و وصال که چنانچه در مقدمه اشاره شد نموده‌های سه گانه ی سوز هجران در آنها به چشم می خورد: توصیف احوال/گله/گاهی ستایش هجران به امید وصال است که به علت عدم مجال کافی و مربوط نبودن این نموده‌ها با موضوع بحث به همین اشاره مختصر، بسنده می نمایم.

نتیجه

تغییر و تحول در سبک‌ها و ایجاد یک مکتب (ایسم) بصورت آنی رخ نداده و با گذشت زمان شکل گرفته است. مکتب «واسوخت» نیز می‌تواند از جمله مکاتب شعری باشد که ریشه در تاریخ ادب فارسی و اشعار قدما داشته باشد. با نگاهی موشکافانه ردپایی از این مکتب در برخی تغزلات دوران غزنوی و ده نامه های سبک عراقی یافت شد که این سرنخ‌ها را می‌توان در سایر منظومه‌های غنایی و سبک‌های ادبی دنبال کرد و مورد بررسی قرار داد. این مطالعه می‌تواند از نظر تحقیقات سبک‌شناسی و دستیابی به قدمت و تاریخچه‌ی حضور این مکتب‌ها و نگرش‌ها در شعر فارسی برای محققان و پژوهشگران ادب فارسی مهم تلقی شود. با توجه به نتایج به دست آمده، روی هم رفته می‌توان گفت که روند روبه‌کمال مضامین و ساختار صریح و یکرویه از سبک خراسانی به سمت پیچ در پیچ شدن در سبک‌های بعدی نظیر عراقی و هندی و... بر لطف و زیبایی شعر افزوده است و باعث غنای بیشتر آن شده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سبک وقوع در ربع اول قرن دهم (بین سبک عراقی و سبک هندی) شکل گرفت و در نیمه‌ی دوم همان قرن به اوج خود رسید و تقریباً تا ربع اول قرن یازدهم ادامه داشت. شاعران این مکتب تشخیص داده بودند که شعر سبک عراقی از واقعیت دور شده و کاملاً جنبه‌ی ذهنی و تخیلی یافته است و در زیر بار سنن ادبی در حال فناست. پس باید به سوی حقیقت‌گویی و واقعیت (وقوع‌گویی) بازگشت. (به نقل از شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۵۸).

منابع

- ۱- اوحدی مراغه‌ای، دیوان کامل، به کوشش امیراحمد اشرفی، با مقدمه ناصر هیبری، انتشارات پیشرو، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۲- دهلوی، امیر خسرو، حمسه، مقدمه و تصحیح امیراحمد اشرفی، انتشارات شقایق، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۳- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۴- سلمان ساوجی، کلیات، رشید یاسمی با مقدمه و تصحیح اوستا، کتابفروشی زوار، تهران، بی تا.
- ۵- شمیسا، سیروس، سبک شناسی شعر، نشر میترا، تهران، ۱۳۵۸ش.
- ۶- عراقی، فخرالدین، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۳۸ش.
- ۷- عماد فقیه کرمانی، پنج گنج، به کوشش رکن الدین همایونفرخ، دانشگاه ملی ایران، تهران ۱۳۵۶ش.
- ۸- فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، بی جا، ۱۳۷۱ش.
- ۹- گرگانی، فخرالدین اسعد، ویس و رامین، به تصحیح مجتبی مینوی، کتابفروشی بهبود ابروخیم و پسران، تهران، ۱۳۳۸ش.
- ۹- مکتبی شیرازی، لیلی و مجنون، به کوشش حسین اقبال، مطبعه اقبال، بی جا، ۱۳۱۵ش.
- ۱۰- نظامی گنجه‌ای، حمسه، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۶ش.